

حاج سید علی میر مرتضوی، هیئت داری که از واقعه کشف حجاب مشهد می گوید

با چادر آمده ای حرم؟!

نعیمه زینبی - اینجا هیئت است؛ جایی که حاجی بچی هایش را لای پارچه های سیاه عزای محرم و صفر گذرانده. نوجوانی و جوانی اش را در میان نواهای یا حسین (ع) و یا ابوالفضلش معطر کرده و میان سالی اش را به میان داری و این روزها را به روشن کردن چراغ هیئت مشغول بوده است. سابقه ۸۰ سال سینه زدن زیر علم را دارد و در همه سال هایی که بر او گذشته، رفاقتش را با هیئت حفظ کرده است. انگار حافظ. بیت «همه عمر بپردازم سر از این خمار مستی / که هنوز من نبودم که تودر دلم نشستی» را برای آدم هایی مثل او سروده است که در مسیرشان، نایت قدم و خستگی ناپذیر هستند. «سید علی میر مرتضوی» در استانه نود و دو سالگی عضو هیئت مدیره «ابوالفضلای های سراب» و عضو هیئت مدیره هیئت «جان نثاران حضرت زهرا (س)» ی هفده شهر یور و یکی از مؤسسان خیریه شان است و از طرفی در جایی نشسته است که ریش سفیدی خوب جواب می دهد تا اختلافات میان هیئات را با نفس گرم سال ها تجربه هیئت داری اش حل کند.



حمایت او باعث می شود که هیئت پاکبیرد تا سال ها بعد در کنار بازار رضا زمینی بخرند و بیت الزهرا (س) را به راه بیندازند. بعدها، درخواست نیازمندی، آن ها را به این فکر می اندازد که خیریه ای راهم تأسیس کنند

به احترامش می ایستیم

نشانی این است؛ کوچه شهید میر مرتضوی، روبه روی آتش نشانی، از کاسب های محل، سراغ بیت الزهرا (س) را می گیریم. تابلو و در سبزرنگ رخ می نماید. کفش هادر میانه را هروی کوتاه حسینیه به انتظار صاحبانشان هستند و معلوم است که امشب وقت خلوتی نیست. هیئت برپاست یا مسئله دیگری؟ خانمی از من می پرسد: «به شما هم نشانی اینجا را داده اند؟». گوشه حسینیه، روروئک، کالسه که و وسایل اتاق کودک چیده شده است. لباس های رنگی و وسایل سبز! انگار نشسته اند که ببینند صدای جغجه در کدامین خانه و در دست کدامین فرشته کوچک زمین به صدا در می آید تا بفهمند صاحبانش چه کسانی هستند، رفت و آمدها ادامه دارد.

آن طرف تر به مر اجعان، مشاوره حقوقی می دهند. چند نفری هم منتظر هستند. دارم فکر می کنم میان این همه چه طور با حاجی گفتگو کنم.

حاجی، مرد لاغر اندام سپیدموی، با قد متوسط و صورتی مهربان و آرام و آدمی شود. موهای سپیدش رانه در آسیاب که در میان پرچم های سیاه عزاداری سفید کرده است. مردی که به احترام ورودش باید ایستاد. حاجی بزرگ تر اینجاست و هر چند دقیقه کسی سراغش را می گیرد تا به او سلام کند و حالش را بپرسد و اجازه بگیرد و خدا حافظی کند!

یاد چادر مادر

میان او و خاطرات کودکی اش در کوچه حوض مونس، هشتاد سال فاصله انداخته اند ولی وقتی قرار می شود از سال های نخستین ۱۳۰۰ یاد کند، نخستین چیزی که به خاطرش می آید، چادر مادر است؛ چادری که در میان دست های کوچکش مشتمل می شد تا حس امنیت را در او زنده نگه دارد. چادری که بنابر قانون رضا خانی باید از مادرش گرفته می شد تا متجدد شود و آن روزها اضطراب خانه شان این بود که چادر مادر را میان کدام کوچه و